

# بابا شکر

بابا شکر راایت مستقل منتسب به حزب اتحادیه و جمعیت فیت

پنجشنبه ۱۱ خرداد ماه ۱۳۲۳

(تک شماره - در همه جا هر ۳ ریال)

سال دوم - شماره مسلسل ۵۶



باباشمبل - او نوقتها دعوا سر لحاف ملانصرالدین بود ، حالا هم مثل اینکه سر لحاف منه !

قرار نهادت  
 که باس بچینین  
 بود  
 ما خیطی بود  
 یاد  
 بیار ، بادا باد  
 .....  
 رو کردین منتر  
 روز ندادین  
 اادن  
 باتون نهادت  
 زید  
 چرامی لرزید ؟  
 نم  
 و که هیچ ندونم  
 و  
 بکش تو بارو  
 .....  
 ای  
 سی پر طلائی  
 د  
 نم بقر بونش باد  
 داره  
 نم خرج ور میداره  
 کو  
 میدونم ، سر کو  
 نواستی  
 ای الاغی راستی  
 ند  
 ن تو مارو ریشخند  
 شه  
 بالا مثل همیشه  
 ش  
 هی بزاری پیش  
 بارو  
 دمبش قد جارو  
 دادن  
 پهلوش می نهادن  
 جا  
 دست مستشارا  
 یم  
 د با چاهی بذاریم  
 زود  
 پولش هر چی بود  
 سونی  
 نیم سیر قند بسونی  
 .....  
 فی راجه  
 ری هاج وواجه  
 ضنفر  
 از حال راجه اصغر  
 ش چشم بند  
 نیچه ، نیم سیر قند  
 حالی  
 شه حالی بحالی  
 غیر مستشارا  
 بگزه کک اونارا  
 مهندس الشعراء



آبادشی اردبیل! چه خاک پاکیه! در همه چیز اسره، صوفی میرورونه مثل شیخ صفی، پادشا میده بیرون مثل شاه اسمعیل و شاه عباس، مجاهد و بزین بهادر بزرگ میکنه مثل خدا بیامرز حاج باباخان، آزادیخواه پاک و پاکیزه و به دنده بارمیاره مثل مرحوم سیدجلیل.

اونوخت ملاهم علم میکنه مثل جنت مکان، خلد آشیان میرزا علی کبر آقا که بایه کلمه حرف چون دهن مدعی رامیبست و کل میکرفت که تا صد سال دیگه صدش در نمی اومد. واکه خدا نکرده اون به کلمه حرف یادش نمی اومد، باچماق تکفیر چون ضربت قایمی به کله حریف میکوبید و خورد و خاکشیرش می کرد که دیگه مجبور بود به حرف آقا یامون بیاره.

مختصر، مثل اینکه همین دیروز بود، الان هم جلو چشمه که خدا بیامرز به روز اومد تو مسجد وزفت سرمبر نشست. همه اردبیلیها هم که سرشون بکلاهشون میارزید سیبل تاسیبل گوش تا گوش وریش تاریخ نشسته و منتظر بودن که بیبت آقا امروز چه خواهد فرمود.

آقا بعد از اونکه سرمبر جاشو راحت وسینه شوصاف کرد، دست برد از جیب بغلش به بسته کوچکی مثل اون بسته ها که عطارها و نسخه پیچها میچیدن در آورد و فرمود:

«حاج صدرالاشراف، بیاینو بگیر ببین توش چیه!»  
حاج صدرالاشراف بلند شد و با ادب تمام رفت پای منبر و دستاشو از عبا در آورد و بسته را گرفت، آورد جلوارسی مسجد جلو روشنائی با احتیاط تمام باز کرد و نگاه کرد و با دستش به خورده مالید و وورانداز کرد و عرض کرد: «آقا این تخم هویجه!»  
آقا فرمود: بده به حاج تقی آقا، اونم نگاه کنه! حاج تقی آقا هم مثل حاج صدرالاشراف پس ازدقت تمام گفت: «بلی آقا تخم هویجه!»

آقا فرمود: بده به مناف زاده، اونم نگاه کنه! مخلص کلوم دو ساعت مدام این سه چار مثقال تخم هویج دست بدست گشت و همه گفتن تخم هویجه.

همینکه معاینه تمام شد مردم ساکت وصامت سر جاشون نشستن و چشماشونو دوختن به منبر که ببین مقصود آقا از این کار چه بود، به دفعه آقا دست کرد از زیر عباش به هویج گنده، خیلی هم گنده (بقول همقطارمون آقای رهنما، بازم گنده، به هویج غول آسا) کشید بیرون و پرت کرد جلو مردم و فرمود: «مردم برین باون لامذهبا که منکر قدرت خدانند بگین که احمقا! کور باطنها، خدائی که از این تخمهای ریز مثل خاکشیر هویج باین گندگی خلق بکنه، میشه منکر قدرتش شد؟»

راستی اونشب فکر میکردم که همین چیزای عجیب و غریب، همین تخم هویج و خود هویجه که انسونو از وسواس شیطون کور خلاص میکنه.

مثلا وقتی آدم میبینه که چار پنج تا آدم ماجراجو و بی بند و بار از این ور و اون ور با میشن و میان تو این ملک و میخان به مملت شهزار ساله و منترش کنن و تو هچلش بندازن، و برای این کار یکی به کلاه کبی میچپونه سرس و اون یکی به دونه کلاه

### قانون ظروف مرتبطه !!!

کفیل کفیل کفیل کفول  
مهراجه کاک اصغر فیل چرون!  
آشیراز به پاگیوه به پا چارق  
دری خورد به تخته شدش خرتوخر  
شد این مهتر فیل به وخ کفیل  
آبس دخترار رژه برد به صف  
با علرض مرامش آبس صاف بود  
آبس حق تألیف به نوچهش خروند  
واسه بی بی معصومه ساخ موزه ای  
باون بی بی داش بسکیکه اعتقاد  
آورد تا کنه دائماً یاد از او  
میگن حالا خوننش به پاموزه است  
که مردم میدادن بهش آرخلق  
بدین، اون قبائی که دو ختم درس  
میشد، میگف اونوخ این یادگار  
باین حقه میزد قبار بجیب  
خلاصه ئی مار مولک کهنه رند  
تآرف چن صباحی برونه خرش  
واسه کرسی برگشت جناب رئیس!  
حالا میکنه نطق هسی به پائی  
بچسبونه با به هفش من سریش



دو ظرف آب که با هم مربوط کنی  
برابر میشه سطح آب دو ظرف  
که فرهنگها اک که مربوط بشن

درنخست چف بکن آ رئیس  
گوش کس بحرفات بده کار نیس

مهندس الشعراء

هرچه دهندش اومد بگه و بسا نمود باالله  
بنویسه بده دست مردم، خوب حالا شما  
باهم دعوا دارین چرا همدیگرو به بیگانه  
ها میبندین و صدتا تهمت بهم میزنین.  
تورا خدا این ملتو نگاه کنین که دست  
بدامن چه جور آدمائی میزنه و چه رندهائی  
آلوده و مریض خودشو نو بجای حکیمباشی  
تو این ملک جامیزن راستی، کلاغ روداش  
در اومده بود، میگفت جراحم. فهم و سیاست  
و دلسوزی اینا از اون چیزائی که مینویسن  
و ب مردم قالب میکنند پیداست.  
مارو نکیا کن که در که میکوبیم و  
خانه که میبرسیم اینا کین دیگه؟! مار  
از پونه بدش میان، پونه هم در لونه اش  
سبز میشه!  
(بقیه در صفحه ۳)

خیکی وارونه میکنه رواون کدومی که  
اسمشو کله گذاشته و هر کدوم هم به مش  
آدم ساده روتو تله میندازن و میندازن  
جون هم و میخان تو این محشر و انفسا به  
مملکتی رو بچنیون، اونوخت از این چار  
پنج نفر سفیل و سر گردون و سی کرور مملت  
انسون یاد هویج میرزا علی اکبر آقا میفته  
و فکر میکنه که چطور این چن تاما جراجو  
و عروسک، که میشه همه شونو بایه مش له و  
به شون کرد، به فتنه باین گندگی راه میندازن!  
ملت هم برو بر نگاه میدن که ببینه  
این حقه باز میخان چه بکنن.  
درسته که در جنک حلوا بخش نمیکنن  
و مدعی هم واسه مدعی قرآن نمیخوانه، اما  
آخر ادب لازم، انسون که نباید دیگه

### درد دل

(بقیه از صفحه ۲)

باز وقتی آدم حواسشو جمع  
بگیری رو میذاره جلوش و سر  
سر در میاره که تمام این و ک  
تا کردن کلفت محلی بریشو  
تحویل مون داده و طوق لعنتی که  
مبیره و میکه جل الخالق: چطو  
هم داده و به همچو مشروطه به  
به روز هم که گذر انست  
حرفای اینارو گوش میده و  
کوچکتر چه حرفای گنده ترا  
مجلس میرزا علی اکبر آقا میفته  
چار صد بو تصد تو من چند صد هزار  
تخم باین ریزی و هویج باین  
به روز هم میشنوی که  
چن صد هزار تومان بوده رن  
جیب زده و وسیل دیگرانو  
میشه و به تخم ریز و به هویج  
کارمند کوچولو  
نالاش از دست چندر غاز  
بحال اون بیچاره میسوزه،  
نوکر بیچاره دولت باهون  
چن طبقه باسم دخترا و عیال  
باز حمد و سوره ای بروح بر  
به روز هم میبینی که  
نگه میداره و واسه اینکه نیفت  
و شت و روز هم دوائ مقوی  
صبح همین دولت میزنه به  
میاره کرسیخونه و جلوزی و ول  
یادی از تخم هویج و خود  
مخلص کلوم، خیال  
میبینن بیخود به خیال میک  
بدلعاب تو این ملک هستن که  
مبیره و از عجایب خلقت و  
این عجایبو ببینن و ایامون  
اونا بسوزیم. حالا ما باید  
آقا میرزا علی اکبر زنده  
باشیم. انشاء الله.

### حاجی

بمناسبت شایعه  
حاجی گوهر ثمنی  
خواست نقشی که باشد  
گاه شادی نگیردش  
هر چه فرزانه بود  
ژنده پوشی بکوچه  
«دل نشا  
گرو کال»  
(۱) نسخه بدل: کوچه درد

### درد دل بابا شمل

(بقیه از صفحه ۲)

بازوقتی آدم حواسشو جمع میکنه و حساب و کتاب و کیل بگیره رو میذاره جلوش و سرتاپاشو و رانداز میکنه و آخر سر، سر در میاره که تمام این و کیلا رو دوسه تا وزیر و چار پنج تا گردن کلفت محلی بریشمون بسته و به قراضه و کیل قراضه تحویلون داده و طوق لعنتی گردنمون انداخته ان، انسون ماش میبره و میگه جل الخالق: چطور هفت هشت نفری دست بدست هم داده و به همچو مشروطه بازی راه انداخته ان!

یروز هم که گذر انسون بکرسی خونه میفته و به دغه حرفای اینارو گوش میده و میبینه که این آدمای کوچک بامغزای کوچکتز چه حرفای کنده تراز خودشون میزنن بی اختیار یاد مجلس میرزا علی اکبر آقامیفته. و همینکه ملتفت میشه که برای ماهی چارصد پونصد تومن چندصد هزار تومان اینا خرج کرده ان میگه بنامم تخم باین ریزی و هو بیج باین گندگی رو.

یروز هم میشنوی که از به معامله ای که شاید سروتپش چن صد هزار تومان بوده رندون در مشهد و تبریز کرورها به جیب زده و سیبل دیگرونو هم چرب کرده ان، موبتن انسون سیخ میشه و به تخم ریز و به هو بیج کنده جلو چشمش سبز میشه. کارمند کوچولوی دولتی میبینی که شب و روز آه و ناله اش از دست چندر غاز موجب ماهیانه اش بلند، دلت هم بحال اون بیچاره میسوزه، اما به وخ ملتفت میشی که همین نوکر بیچاره دولت باهمون موجب چندرغاز هفت هش تاخونه چن طبقه باسم دختر و عیالش داده به ثبت. اونوخته که انسون باز حمد و سوره ای بروح برفتوح میرزا علی اکبر میفرسته.

یروز هم میبینی که به دولتی با هزار زد و بند خودشو نگه میداره و واسه اینکه نیفته هی این ور و اونورش شمع میزنن و شب و روز هم دوا میفکونن تو حلقش میریزن، اونوقت یروز صبح همین دولت میزنه بسرش و به دونه تک ماده دشمن تراش میاره کرسینخونه و جلیز و ویلیز مردمو بلن میکنه. باز انسون یاد از تخم هو بیج و خود هو بیج میکنه.

مخلص کلوم، خیال نکنین که این چیزا که تو این ملک میبینین بیخود به خیال میکنم. اینا همه اش واسه اینه که چن تا بدلماب تو این ملک هستن که هنوز ایمونشون به خورده پارسنگ میبره و از عجایب خلقت و قدرت خداوندی بیخبرن و باید اونا این عجایبو ببینن و ایون بیارن و ما بیچاره ها هم باید با آتش اونا بسوزیم. حالا ما باید همه مون از خدا بخواهیم که باز مرحوم آقا میرزا علی اکبر زنده بشه و هو بیجوشون اینابده تا ما راحت بشیم. انشاء الله.

### حاجی و ژنده پوش

بمناسبت شایعه انتصاب حاجی بوزارت

حاجی گوهر ثمنی داشت

بهر انگشتی نگینی داشت  
خواست نقشش که باشدش دو شمر  
هر نفس کافکند بنقش نظر  
گاه شادی نگیردش غفلت  
گاه آنده نباشدش محنت  
هر چه فرزانه بود در ایام  
کرد اندیشه ای ولی همه خام  
ژنده پوشی بکوچه دربار (۱)

دیدش و گفت برنگین بنگار  
«دل نشاید فقط بکرسی بست  
گرو کالت نشد وزارت هست»

(۱) نسخه بدل: کوچه دربار ح - ق حضر نقلی

### اختلاس

از اثر پرسان مونتسکیو

نامه زیر را یک نفر خارجی که در موقع ورود بایران بعات فصل سرما کلاه پوستی سرش بوده است بر فیشش که در خارجه اقامت دارد می نویسد اما گویا در آن موقع توازن فکری را از دست داده یا اینکه سیر در افاق وانفس میکرده است که صندوق نامه بابا شمل را با صندوق بست عوضی گرفته و نامه اش را در آن میندازد. اینک ما آنرا عینا ترجمه کرده و در این جا نقل می کنیم

۱ - شیخ پشم الدین  
اهالی دارالخلافه تهران بقدری مو شکافند که پاک شورش را در آورده اند. در اولین روز ورودم بشهر مثل این که تا حالا آدم ندیده اند یا این که من از آسمان بزمین آمده باشم همگی چشمانشان را چهارتا کرده و زل زل قد و بالای مرا تماشا می کردند. هر کس بمن بر میخورد فوری یک نگاه چپ بسرتا بایم. انداخته خنده پرمعنائی تحویلیم میداد.

جرات نداشتم یک روز از منزل خارج شوم چون بعضی اینک سر و کلاه در خیابان پیدا می شد مردم همه کار و بارشان را ول کرده دورم حلقه میزدند و بزبان خودشان مرا دست مینداختند. حتی آن هائی که در خانه هایشان راحت لمیده بودند در این موقع برای تماشای من دم پنجره ها یا کنار بالکن ها هجوم میاوردند. اگر بتماشاخانه یا سینما می رفتم زمزمه بین تماشاچیها میافتاد و یکدفعه هزارتا چشم متوجه من می شد و با انگشت مرابهم نشان میدادند. گرچه یک کلمه فارسی سرم نمی شد اما از میان هزاران متلک های جور و ارجور که بار من میکردند این یک کلمه از بس زیاد بگوشم خورده هنوز در خاطر ممانده: (عنعناتی).

بعضی ها چون می ترسیدند من از دستشان فرار کنم یا دیگر بیدارم نرسند بعنوان یاد کاری عکسم را بطور مسخره با کلاه پوستی انداخته اغلب یا در روز نامه ها چاپ میکردند یا اینکه بدر و دیوار خانه شان میزدند. من هیچوقت خیال نمی کردم که وجود آدم ناچیزی مثل من این طور سروصدا در یک شهر باین بزرگی راه بیندازد.

بالاخره یک روز که آفتاب خوبی می تابید و هوا زیاد گرم شده بود منم مجبور شدم کلاه پوستیم را عوض کنم و مثل همه آدمها کلاه لکنی معمولیم را بگذارم اما چقدر تعجب کردم که از همان روز مورد بی لطفی اهالی واقع شدم دیگر هیچکس بای من نمی شد اگر تمام روز را از خیابان های شلوغ عبور میکردم احدی بمن محل نمی گذاشت انگار نه انگار که من همان آدمی بودم که تا دیروز هر جا میرفتم برای تماشای من جمعیت مثل مور و ملخ دورم جمع میشدند و از سرو کول هم بالا میرفتند اما اگر چنانچه در این حیص و بیص کسی بومی برد که من همان کلاه پوست بسردیروزم فوری با چند نفر دیگر دوره ام میکردند و باز

### سؤال از حکیم باشی

باباشمل

حکیم باشی باباشمل که مدتها در مکتب حکیم یونس درس طبابت خونده و تا حالا چندین نفر را روانه کرباس محله کرده تا جغت تونسته حکیم قابلی از آب در بیاد از این هفته قبول کرده که برای معالجه درد های مردم بدون حق المعاینه بامامکاری کند از این جهت هر مرضی دارید بپرسید تا دوایش را برای شما بنویسد.

آی حکیم باشی دخیلمت امروز اینجا فردا سر بل صراط دامت رامیدیرم بیاتا زوده و کار از کار نگذشته بدرد من برس و چاره مرض منوبکن.

از شما چه پنهنون من آدمی هستم خیلی کم رو و تا حالا هر بلاتی سرم آمده برای خاطر همین کم رو نیم بوده. چند وقت پیش رندون از این خاصیت من استفاده کردن و بردنم یک حلقه در گردن و یک کلاه خیک بسم چپوندن تازمستون بود چیزی حالیم نمیشد اما حالا که فصل تابستون رسیده از دست گرمای بی پیر جونم بالا اومده و این کلاه خیک بدمصب درست مثل این میونه که کوره آهنگری بالا سرم کار گذاشته باشن. می ترسم تا حالا مغزم آب شده باشه چون چند روزه عقلم پارسنگ میبره و همچی حس میکنم که دیوونه شده ام یعنی درست به مرحله دیکه مونده که برض بی پیر تعاریج دماغیه گرفتار بشم و اونوقت فاتحه ام خونده بشه و به مشت کور و کچل بی سرپرست بمونن. حالا حکیم باشی چون قربون اون اسمت برم به دوائی مرحمت کن که راحت بشم و به عمر دعای خیر در حقت بکنم.

### ۱ - شعشات السلطنه

حکیم باشی جناب شعشات السلطنه بقول ملا نصرالدین مرده شور هیکت را بیره که نه استم بآدمیزاد می بره نه دردت. خیال میکنم خیلی کارت زار باشه. چون تا حالا من هزار جور درد دیده ام اما این یکی برام تازه داره. بهر جهت برای اینکه دردت کمی سبک بشه این چند دستور را هر روز عمل کن.

اولا - فلفل آلات و نغنا آلات و ادویه جات درغذات نریز و همیشه غذاهای ساده بخور.

ثانیا - نسخه زیر را از عطار باشی سرگذر بگیر و غرغره کن. اما مواظب باش که عطار باشی کلاه پوستی سرش نباشه که خاصیت دوا بکلی از بین میره.

بی عنعنات دوسود یک مثال  
بی فلفلات دوترنجبین یک نخود  
اسانس آنتی نغنا نیم استکان

این دوا را روزی سه بار استعمال کرده و بعد از یک هفته باز مراجعه کنید. نسخه را همراه بیاورید.

### ۱ - حکیم باشی

همان کلمه کذائی عنعناتی را بگوشم می خواندند اما هنوزم که هنوز است من نفهمیدم که آدم چکار باید بکند تا بتواند عنعناتی بشود.

سول، فعول  
سه یه قرون!  
فتی را بود قروق  
آیه گوشه سر  
کفیلی کفیل!  
به خیط بالارف  
کار او قاف بود  
تا تو حلقش بموند  
بچه یه روزه ای  
توماشین نهاد  
چشش موبمو  
رخلق دوزه است!  
دمیگف مشتلق  
صاحبش که سس  
پوشه بهار!  
س چلاق خوبه سبب  
باهی سوی هند  
گذاشتن سرش  
جاتر و بچه نیس!  
مار به یه جاهائی  
ی زفر هنگ ریش  
لوله اش فوط کنی  
نداره هیچ حرف  
لاط میشن، لوت میشن  
هندس الشعراء  
بگه و یسا نعوذ بالله  
م، خوب حالا شما  
همدیگرو به بیگانه  
متم بهم میزنین.  
و نگاه کین که دست  
میزنه و چه رند هائی  
نو نوبجای حکیم باشی  
راستی، کلاغ روده اش  
چراحم فهم و سیاست  
ن چیزائی که مینویسن  
پیدا است.  
در که میکوبیم و  
با کین دیکه ۱۴ مار  
ونه هم در لونه اش  
(بقیه در صفحه ۳)



# خبرهای کشور

مخبر بابا از جلسه خصوصی وی با اندرونی اطلاع میدهد که بیشتر کرسی نشینان معتقدند اداره قسمت اقتصادی را از دناش میلیسپا گرفته و فقط ریاست قسمت مالی با ایشان باشد و شیر مد آقای ملاغه عقیده دارد که اینکار باید بانهایت ادب انجام گیرد و داش میلیسپا خیال میکند این عمل برای او موهن است اما باباشمل عقیده دارد که

## زنگل ناز کثرت گویند رنجی مجنب از جای خود جانم که گنجی

### خیرات ملا نصرالدین

روز دوم خرداد داش فری نماینده بنی ترب در کرسیخانه فرمودند: «کرسیخانه ملی در آذرماه بابتکار خود یعنی بدون پیشنهاد دولت علیه قانونی وضع کرد که وزارت خرچنگ دوره کثرتی حقوق را تاسیس نماید.»

مفسر سیاسی باباشمل چنین اظهار عقیده مینماید که طرح مزبور از ابتکارات کرسیخانه نبوده و فقط تقلید بیمزه‌ای از گوسفند دزدی مرحوم ملا نصرالدین می باشد که گوسفند مردم را دزدیده و سرش را میبرد و خیرات میداد و چون علت این عمل را از وی پرسیدند جواب داد که: گنبد دزدی به ثواب خیرات درواین میانه پوست و کله اش منفعت من است.»

آلان نیز مبتکرین کرسیخانه با طرح این لایحه در نظر دارند بعنوان پوست و کله گوسفند چند تا عنوان د کثرتی نصیب بعضی کرسی نشینان پراشته گردد و چون تمام نعمتهای این مملکت ارزانی آقایان است از این موهبت نیز بی نصیب نمانده و کل بودند به سبزه نیز آراسته شوند.

### اصابت جایزه

طبق اطلاع واصله از جوایز صندوق پس انداز ملی مبلغ یک هزار ریال نیز به قطار و رفق نیمه راه ما آقای آبرام خواجه اصابت نموده است. ما این قضیه را بفال نیک گرفته و امیدواریم این موفقیت تکسافوی عدم موفقیت های سابق را نموده و قوت قلبی بمعظم الیه بدهد.

### تاسیس کلاس

آقای کفش طلائی و ردرس وزیر دیوانخانه دستور داده است کمیونی برای مطالعه تاسیس کلاس مخصوص پیشخدمتهای دیوانخانه تشکیل شود که پس از اسباب کشی بهمانت جدید، پیشخدمتها کاملاً بوظایف خود آشنا بوده باعث خرابی بنای تازه نگردند.

باباشمل - ما از شنیدن خبر فوق بسی اندازه مسروریم و با آقای کفش طلائی پیشنهاد میکنیم که بمصدق الا کرام بالاتمام اقدام فرمایند بلکه دیپلم این کلاس نیز معادل لیسانس شناخته شده و پیشخدمتهای بیچاره که همه شان فعالترین و درستکارترین و قانعترین مستخدمین دولت اند، آزمایای قانونی لیسانس استفاده نمایند.

# آرزوهای سبعة

نمیدونم تو کدوم کتاب قدیمی خوندم که میون همه آرزوهائی که انسون داره هفت تاش حسن که از مابقی کردن کلفتترن و همون جوریکه خدا عجایب سبعة رو واسه حیرت بندگانش تودنیا ول کرده آرزو های سبعة رو هسم واسه اذیت و آزار آدمیزاد تودلش گذاشته که لاکر دارا متصل مثل زنبور بهش نیش بزین. دیروز که تو اداره از بیکاری آرزو هامو یکسی یکی ورنه انداز میکردم از میون اون هفت تا از اون گنده هاشو کشیدم بیرون گفتم بدم بابا بندازه تو روز نومه اش.

آرزوی اول من اینه لاقل روزی که باین دسم دارم چندرغاساز حقوقمو از صندوقدار وزارتخونه میکیرم دیگه تو اون دسم از اتاتیه خونهام چیزی که واسه فروختن یا گرو گندوشن ورداشته باشم نباشه. آرزوی دومم اینه که واله آمصطفی توخونه رل حکومت نظامی رو واسه ام بازی نکنه و شبها که دیر میام بروی مبارکش نیاره.

آرزوی سوم من اینه که چلوار این قدر ارزون بشه که توخونه چشام لاقل دو تا زیرشلواری رو پهلوی هم یه جابینه آرزوی چهارم من اینه لاقل یه دفته تو عمرم روزی که حقوقمو میکیرم طلبکارام تو تهرون نباشن.

آرزوی پنجم من اینه روزی بیاد که چشام بجای خرما و کشمش دوباره به دو تادونه قند پای چائی های قند پهلوی قهوه خونه قنبر بیفته.

آرزوی ششم من اینه که رئیس مون تو اداره کمتر واسه مون قر و غمزه بیاد. آرزوی هفتم من اینه که رندون از رشوه های کلونی که بجیب میزنن یه سهم کوچکی هم واسه ما منظور بکنن.

### ح - ق - ح - ق - ح - ق - ح - ق



از صاحبان خانه های اجاره و اتاقهای مبله یا غیر مبله تقاضا میشود نشانی و میزان کرایه را بدایره اجاره این شرکت اطلاع دهند.

شرکت ایران تور - خیابان سعدی  
تلفون ۸۲۲۱ ۳-۳

### فرشته زیبا

گویا جدیداً لغت فرشته زیبا از طرف آقای اردوان بجای پرچمیل انتخاب شده و مورد تصدیق کرسیخانه نیز واقع شده است.

خقیه نویس باباشمل از گوشه بس گوشه های کرسیخانه و دولت منزل های کرسی نشینان عظام اطلاع میدهد که هفته گذشته برای تصویب معتبرنومچه و کرایه یکی از کرسیهای صدر آنجا فرشته زیبا در نهایت دلبری جلوگری نموده و دل بعضی از پیر مردان و متولیان را روده بود غافل از اینکه عشق پیری گر بچندس برسوائی زند



رهر (شماره ۲۹۴)

پدران ما در راه مشروم ریخته و جان دادند و چشم داشتند آنها ماترک مقدس ایشانرا حرف روز آنرا آراسته تر و غنی تر باباشمل - اما چون فرزندان صغیر بودند ماترک مقدسشانرا کشیدند.

ایران (شماره ۷۴۴۴)

پنجه در دست دولت است دولت است. پنجه را او میخیزد باباشمل - آنوقت ببین من بی انصافند. که باز میکوبند از این دولت ها هیچ ساخته نیست!

آبادر مجلس عده ای نیستند تحقیق تشکیل داده و معلوم س چرا ذرات پنجه از ۴۲ هزار تن تن تزل کرده؟

باباشمل - جانم چرا میری؟ تو مجلس کسی اهل تحقیق که کمیته تحقیق تشکیل دهد. آن چهل هزار تن کمبود پنجه را اولیاء دولت علیه و کرسی نشینان ملی فرو کرده اند تا حرف ها را نشنوند و هیچوقت بفکر تش تحقیق نیفتند.

اطلاعات (شماره ۵۴۷۴)

سرمایه های ملی چکونه باباشمل - در بانک های

بجای حساب های مخصوص گذاشته در آنجا کاملاً محفوظ میماند.

ندای حقیقت (شماره ۱۵)

قصابها چه می کنند باباشمل - گوشت می فر

انحصار گوشت مینالند. فرمان (شماره ۱۲)

در کجا دنیای متمدن روزن بدون حکم محکمه توقیف میکنند باباشمل - الحمدلله که تو

وارد سال دوم شدی و نباید زیاد برسی زیرا قاطع روزنامه ات گویند و هر وقت بخواهند توقیف کنند بیرون میانی.

پرسش (شماره ۱۹۸)

لیسانسیه شدن باقیام وقوع باباشمل - حالا که همه کار

قیام وقوع بی جای کرسی نشین میشود این یکی هم روی همه آ

آگاهی

نمایش مجلر زیبده و زیبده هارون الرشید بقلم عبدالرحیم در تماشایخانه هنر دیدنی است.

ی سبغه

کتاب قدیمی خوندم  
بانی که انسون داره  
باقی کردن گلقرن  
عجایب سبغه رو واسه  
بیا ول کرده آرزو  
راسه اذیت و آزار  
شته که لاکر دارا  
نیش بزنی دیروز  
آرزو هامو یکی  
م از میون او نا هفت  
کشیدم بیرون گفتم  
نومه اش .

ینه لاقل روزی که  
غاز حقوقو از  
میگیرم دیگه تو  
نه ام چیزی که واسه  
ن ورداشته باشم نباشه  
که والءة آمصطفی  
نظامی رو واسه ام  
میآم بروی مبارکش

اینه که چلوار این  
خونه چشم لاقل  
پهلوی هم یه جایینه  
ینه لاقل یه دغه تو  
و میگیرم طلبکارم

اینه روزی بیاد که  
ششمش دوباره به دو  
های قند پهلوی قهوه

اینه که رئیس مون  
ون قر و غمزه بیاد -  
ینه که رندون از  
بجیب میزنن یه سهم  
نظور بکنن .

ق - ق - ق



ی اجاره و اتاقهای  
ما میشود نشانی و  
اجاره این شرکت

خیابان سعدی

زیر

ت فرشته زیبا از  
ی بر جبرئیل انتخاب  
گرسیخانه نیز واقع

عمل از گوشه پس  
و دولتمنزل های  
اطلاع میدهد که هفته  
بشیرنومه و کرايه  
آنجا فرشته زیبا

ری نموده ودل بعضی  
را ر بوده بود غافل  
چندسر بر سوا می زند



رهبر (شماره ۲۹۴)

پدران ما در راه مشروطیت خون  
ریخته و جان دادند و چشم داشتند که فرزندان  
آنها ماترک مقدس ایشانرا حفظ کنند و هر  
روز آنرا آراسته تر و غنی تر سازند .  
باباشمل - اما چون فرزندان آنها  
صغیر بودند ماترک مقدسشانرا قیمها بالا  
کشیدند .

ایران (شماره ۷۴۴۴)

بنه دردست دولت است . در انحصار  
دولت است . بنه را او میخرد و او می  
پوساند .  
باباشمل - آنوقت بین مردم چقدر  
بی انصافند . که باز میگویند :

از این دولت ها هیچ کاری ساخته نیست !

آبادر مجلس عده ای نیستند که کمیته  
تحقیق تشکیل داده و معلوم سازند که  
چرا زراعت بنه از ۴۲ هزار تن بدو هزار  
تن تنزل کرده ؟

باباشمل - جانم چرا حرف زور  
میرنی؟ تو مجلس کسی اهل تحقیق نیست  
که کمیته تحقیق تشکیل دهد . مگر نمیدانی  
آن چهل هزار تن کی بود بنه را در گوش  
اولیاء دولت علیه و کرسی نشینان مجلس  
ملیه فرو کرده اند تا حرف های حسابی  
را نشنوند و هیچوقت بفکر تشکیل کمیته  
تحقیق نیفتند .

اطلاعات (شماره ۵۴۷۴)

سرمایه های ملی چگونه حفظ میشود .  
باباشمل - در بانک های ینگی دنیا  
بجساب های مخصوص گذاشته میشود و  
در آنجا کاملاً محفوظ میماند .

ندای حقیقت (شماره ۱۵)

قصابها چه می کنند .  
باباشمل - گوشت می فروشند و از  
انحصار گوشت مینالند .  
فرمان (شماره ۱۲)

در کجا دنیای متمدن روزنامه ای را  
بدون حکم محکمه توقیف میکنند  
باباشمل - الحمدلله که تو سلامتی  
وارد سال دوم شدی و نباید زیاد از توقیف  
بترسی زیرا قاطع روزنامه ات کوچک است  
و هر وقت بخواهند توقیف کنند از ته قیف  
بیرون میانی .

میهن پرستان (شماره ۱۹۸)

لیسانسیه شدن باقیام و قعود .  
باباشمل - حالاً که همه کارهای ما با  
قیام و قعود بی جای کرسی نشینها انجام  
میشود این یکی هم روی همه آنها .

آگهی

نمایش مجلر زبیده و زبیده در حرم  
هارون الرشید بقلم عبدالرحیم اعتمادمقدم  
در تماشاخانه هنر دیدنی است .

کلمات طوال

آدم را شیطان تنها از راه در نبرد،  
خواهم شریک جرم بوده است .  
بعد از آنکه مردها تو بهای صد و پنج  
بلند را اختراع کردند زنها نیز تخت کفش  
خود را کلفت تر نمودند .

زن مثل مشمع خردل می ماند بسیاری از  
درد های مرد را دوا میکند ، اما جای  
خودش را میسوزاند .

زن ایرانی با تخمه و هنم زندگانی  
میکند و زن اروپائی با اودو کلنی و  
شوهر م .

از دو ج مثل نردبانی می ماند که هر  
چه از آن بالا بروند پله های اولی آن  
از زیر پا در می رود .

فرمان (شماره ۱۲)

آقای ساعد پوست خربوزه سوم و  
چهارم را متوجه باشید .

باباشمل - همقطار حواست کجاست؟  
این موقع سال خربزه کجا پیدا میشه اقلاً  
پوست خیار بگو که جور در بیاد . بنظرم  
از ذوق اینکه الحمدلله وارد سال دوم  
شده ای حواست پرت است .

مردان کار (شماره ۲۳۲)

دولت و مجلس هنوز در اخذ تصمیم  
مردد هستند .

باباشمل - اینهم يك دليل ديگر براي  
اثبات اینکه دولت و مجلس با هم همکاری  
کامل دارند .

کوشش (شماره ۵۳۲۴)

وقت مایه بوده میگذرد .  
باباشمل - مخصوصاً آن قسمت از  
وقتتان را که در مجلس میگذرانید .

شمع (شماره ۴۵)

ملت هر چه داشت خورد .  
باباشمل - بیچاره ملت ! بفرمائید برایش  
خوردند .

مردم (شماره ۲۲۷)

فرهنگ در چه حال است .  
باباشمل - مسلمان نشود کافر نبیند .

خورشید ایران (شماره ۹۸)

نامه یکی از آزاد بخوان شیراز که  
میخواهد خود را در مجلس با بنزین  
آتش بزند .

باباشمل - بنزینش از بنده ، اگر خودش  
را آتش زد تف بریش بابا والا تف به  
ریش آزادی .

ایران ما (شماره ۱۳۰)

ارمغان وزیر پیشه و هنر از مسافرت  
مشهد .

باباشمل - يك لقب مشهدی برای  
خودش و چند نگین فیروزه برای هم  
قطار هایش .

بهرام (شماره ۱۰۵)

باین کار مندی که ماهی سه هزار ریال  
میدهد - دوسیر گوشت میخورد و دو وعده  
میخورد باز خدارا شکر میکند .

باباشمل - پس با این حساب آن  
کار مندی که ماهی هزار ریال یا کمتر میگیرد  
قطط خدارا شکر میکند و بس .



تادل هرزه گردمن، فکر صدارت اوفتاد  
زین سفر دراز خود عزم وطن نمیکند

زبانحال حاجی

من پیر بدم تو نوجوانم کردی  
من مرده بدم ز زندگانم کردی  
میترسیدم اگر وزیر نکنند  
اکنون شنوم که تو نشانم کردی

زبانحال بوالعلاء

حاجی چرا برفتن من میکند شتاب  
خواهد مگر که خویش نشیند بجای من  
بادا وزاتم بقدای سفارتت  
ای خاک راه تو بصر توتیای من  
ح - ق - ق - حضر ثقلی

به پیش من هزاران بار خوشتر

و کیل ملتی با زور گشتن

بعمری با یمین محشور گشتن

شنیدن نطق تیمور و تقاوت

دو فرسنگ از حقیقت دور گشتن

دماغ آلوده کردن از تعاریب

ز استمناء فکری کور گشتن

کلاه پوستی بر سر نهادن

مرید مردم مزدور گشتن

بهر جائی بنام عنعناتی

به پیش این و آن مشهور گشتن

بامید صدارت فلفل سبز

بگرما خوردن و کیفور گشتن

به پیش من هزاران بار خوشتر

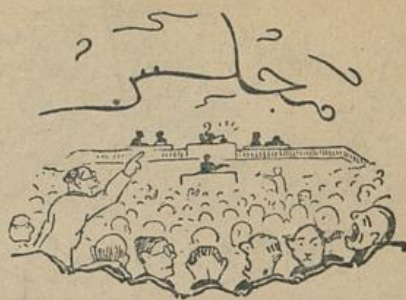
که مثل کاکا صغر بور گشتن

ح - ق - ق - حضر ثقلی

نگارن پارتی

جمعیت خیریه بانوان روز پنجشنبه ۱۱ خرداد از ساعت  
۶ بعد از ظهر بيمد در پارک هتل خیابان یوسف آباد دایر خواهد  
بود کسانی که بلیط ندارند همکنست همان شب درب پارک  
هتل تحصیل نمایند .

گزارشی شرکت ملی پستی برای گزارش شماره ۱۰۰ و ۱۰۱



سه شنبه ۲ خرداد

آقای رحیمیان - در اجازه ماهم تبعیض میشود. معلوم میشود باید در سرسرا اجازه گرفت.  
باباشمل - بهتر است عصرها در محفل انس اجازه گرفت.  
آقای فیروزآبادی - شکر خدا را که امروز مجلسی بماعطا کرده که در آن مجلس میتوانم آزادانه کار کنم.  
باباشمل - سید چشمهاترا درست بمال، مثل اینکه خواب

میبینی.  
آقای فیروزآبادی - امروز روز گفتن و نشستن و خوابیدن و تفریح نیست.  
باباشمل - بلکه روز گردش در باغات شخصی است.  
آقای فیروزآبادی - این کتیبه های طلابخط علیرضای عباسی است مال زمان بنی عباس.

باباشمل - ماشاءالله هزار ماشاءالله عجب اطلاعات تاریخی عمیقی داری!  
آقای فیروزآبادی - من از اعلیحضرت استدعا کردم ایشان از جیب فتوتشان بدهند حالا در هر صورت از هر کسی از یک وکیل یا وزیر یا هر کس یک کار خوبی سر بزنند باید تعریف و تقدیر کرد.

باباشمل - اگر مقصود اینست که از شما هم تعریف و تقدیر کنند؟ آی بیچشم!  
آقای طباطبائی - من در دوره سیزدهم از مجلس خواهش کردم رأی بدهند بحساب خوار بار رسیدگی شود ضمن پنجاه میلیون اعتبار قرار شد سه ماهه بیاورند و تالان نیاوردند.

باباشمل - انشاءالله در دوره پانزدهم هم از مجلس همین خواهش را خواهی کرد.  
آقای طباطبائی - یکی دو سه نفر هم در این کار شریک جرم اند که هنوز دادستان آنها را تعقیب نکرده و بهانه شان این است که دوسیه در مجلس است.

باباشمل - یک دوسیه مالی مطبوعه را سه ماه است دادستان میخواهد رسیدگی کند نمیدهند، حالا توقع داری اینرا بدهند؟  
آقای طباطبائی - ویویان را اگر در معامله گندم و قند مختلس و شریک اختلاس شناسیم باید او را آدم ناهم و عوام فرض کنیم.

یکی از وکلا - بگو استغفرالله.  
باباشمل - باین تفصیل چه مانعی دارد حالا که میخواهید اختیارات را از آن یکی بگیری باین یکی بدهید.  
آقای طباطبائی - خلاصه ۱۶۰ هزار تومان اعانه فقرا را هم میخورند.

باباشمل - نوش جانشان. تادیر نشده حساب اعانه های گرگان را هم مطرح کن.  
آقای اولاد - بهرحال شعبه تجدید انتخابات ورامین را تقاضا کرده بکمان اینکه اینجا نیویورک یا آمریکا است.

باباشمل - وجنابعالی نماینده نیویورک.  
آقای اردلان - در این پرونده یک عامل جدیدی دخالت داشته که در ادوار پیش نبود و من اسم آنرا فرشته زیبا گذاشتم.  
باباشمل - از کاسه چشم شما باید نگاه کرد و الا در نظر باباشملها چندان هم زیبا نیست.

آقای اردلان - در انتخابات گذشته قبل از بیست سال مردم عشق و علاقه داشتند و من خودم انجمن داشتم که بست چیه در آن عضو بودند.  
باباشمل - الحمدالله سن آقام معین شد.

### حرف راست!

با حریفی کز خرد مندی، مرا  
گفتم این قوچانی کرسی نشین  
با هژیر و ساعد و یارانشان  
او همی خواهد که بهر انتقام  
جای بد کاران بجای کاخ عیش  
از رپی اصلاح کشور، نزاد  
فرقه ای گویند او دیوانه است

گفت نشیندی: که اغلب حرف راست  
گفته دیوانه ها باشد همی!

### زاغچه

#### جلسه ۷ خرداد

آقای جرجانی - دولت هم هیچ اقدامی تا بحال برای جلوگیری از ناخوشی و سرگردانی وی خانمانی مردم نکرده است  
باباشمل - بازریش بیچاره دولت را چسبیدید، چرا از آن آقایانی که وجوه اعانه را جمع کردند سؤال نمیکنید  
آقای جرجانی - مامور عالیرتبه هم بفکر نفع شخصی است و بفکر همنوعان خودش نیست.

باباشمل - نمایندگان چطور؟  
آقای رحیمیان - با احساسات و رفیق دوستی نمیشود کشور را اداره کرد.  
باباشمل - میفرمائید برای خاطر وزارت چند ماهه رفقاشانرا برنجاندند؟

آقای رحیمیان - آقایان عینک بزیند عینک قوی  
باباشمل - اول امتحان کنید ببینید عینک آقای سید ضیاءالدین بیچشم شما هم میخورد یا نه بعدا هم بمطب دکتر باستان مراجعه کنید بعد اگر لازم شد عینک بخرید.  
آقای رحیمیان - خوبست زمام امور را یک باره بدون نظر خصوصی بدست اینها بسپارند

باباشمل - چه توقع بیجا پس نور چشمها دامادهاشان بروند غایب بچرانند؟  
آقای رحیمیان - ما در مقابل مرگ هم وطنان قرار بگیریم که فلان تاجر رضایت نداده و یافلان مستشار اجازه نداده؟ پدرک باباشمل - آی جانی! مگر تو بآن سادگیت این حرفهارا بزنی

آقای رحیمیان - من آرزو دارم خانگی و دزدان را از هر طبقه باشند روی چوبه دار مجازات ببینم.  
باباشمل - آرزو بر جوانان عیب نیست  
آقای رحیمیان - دفن پیشهاد من در روحیه ملت ایران است.

باباشمل - رحم الله من قرء الفاتحه.  
آقای دکتر کشاورز - نطق قبل از دستور راجع به بدبختی ملت و مملکت است  
باباشمل - بعقیده بنده فقط پروباگانتخاباتی است.  
آقای مسعودی - پس فایده این گتهها چیست؟

آقای ایرج اسکندری - فایده اش این است که شما در روزنامه تان بنویسید باباشمل - شما هم همینطور (بقیه در صفحه ۷)

آقای دکتر زنگنه - شعبه اول نظری جزایری قانون ندارد.  
باباشمل - پس وای بحال شعبه اول.  
آقای بهبهانی - من میخواستم با آقایان اهالی شعبه عرض کنم که آقای آشتیانی علما و اخلاقا و خانوادتا از همکنان....

باباشمل - بحمد الله و کلاهی تهران مایه چشم روشنی مدینه فاضله ادعائی آقای فرهودی میباشد یکی علی رضای عباسی را مربوط بدوره عباسی میداهد، دیگری اهالی شعبه و خانوادتا اشتعمال میکنند و سومی ایوانکیف مینویسد.

آقای بهبهانی - آشتیانی نه زور داشت نه پول.  
باباشمل - ولی رفیق داشت.  
آقای امیر تیمور - روی اشخاص غایب که نمیتوان عمل کرد.

باباشمل - روی ملت غایب چطور؟  
آقای دشتی - نمیشود بفلانی گفت برو جای من فوتبال بازی کن.  
باباشمل - ولی میشود گفت برو با سر نوشت من بازی کن.

آقای حکمت - حالا امضاها را بخوانید ۱۵ امضا شد.  
آقای طوسی - آخر بعضیها خوانا نیست: نمیشود خوانند.  
باباشمل - مخصوصا خوانا ننویسند تادوضربه بزنند.

آقای دشتی - در هر حال ۱۵ امضا نیست آقا رأی بگیرید.  
آقای اقبال - چرا معطل میکنید رأی بگیرید.  
آقای رئیس - پس میفرمائید رأی بگیرید.

آقای دشتی - آقا رأی بگیرید عجب حکایتی است:  
آقای اقبال - آقا چرا معطلید.  
آقای بهبهانی - عجب است.

آقای رئیس - حالا باید رأی بگیریم بهراپرت شعبه.  
آقای رئیس - بعد باعتبار نامه؟  
آقای رئیس - بلی ولی شما که نمیگردید (و کلا هندام خروج) آه آه آه این چه مجلس و چه وضعی است.

باباشمل - با این رئیس حالا روز خوشتان است.

۸۵ سانتیمتر قد +  
بزرگ + چند سال اقامت  
سمنانی برای تمام عمر + ۱۲  
انزدادن تمام نامه هاییکه بز  
معلمی مدرسه تجارت + رف  
تخصص در تجارت و جزائیا  
+ ریاست کل محاکم ابتدائی  
+ انتقال پوزارت خارجه +  
اعلم + کفالت وزارت خارجه  
خانه نشینی + وزارت کشور -  
مسبح - کفایت + نیابت ریاست  
یک اندام باریک +  
وصال بمعشوق - گردن + یک  
مولوی سبز + ذوق ادبی +  
خراسان + اصل و ریشه در عر  
اجاره ای شیک در تهران +  
عموی منتظرالوکاله + دوستی  
بیان = علی ثابت مؤیدی  
شصت و اندی سال عمر  
+ سیر آفاق و انفس + یک عم  
دکتری - اطلاع از علم پزشکی  
ریشه انیسان و عناب و سه پستان  
سیاسی + زرنکی فوق العاده  
موفقیت + گاو بندی باهر سیاه  
شهری + شاگردی مرشد چلیلی  
وزراء + انجمن باران + حمای  
- صفا = طاهره

بقیه مجلس  
آقای ایرج اسکندری -  
دارند قطع میکنند و عقرب ج  
خشک چیزی باقی نماند.  
آقای فرمند - من سئو  
آقا  
آقای فرهودی - من  
کرده ام.  
باباشمل - و بهیچکدامت  
نخواهند داد.  
آقای ایرج اسکندری -  
خانجات شمال را وزارت پیشه و  
تجار ۹۰۰۰۰۰ متر فروخته و  
برابر در بازار آزاد فروخته اس  
باباشمل - لابد این ۰۰۰۰  
اضافه بر مصرف و جیره مردم  
آقای اردلان - آیا حد  
مازندران باین جا سخت ترا  
خسروی بنیه خارجی وارد کنند  
باباشمل - هر کدام نان و  
باشد آن سهل تر است  
آقای فرخ - غیر از پرو  
بندر عباس و شهرضا مال آذر  
هست.  
باباشمل - مردم از این  
رسد - تازه تر از تازه تری میر  
آقای دکتر شفق - این  
این کار کافی نیست و نمیتواند از

### حساب باباشمل

برای نو آموزان سیاست  
چهار عمل اصلی












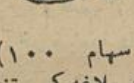
#### معادلات کرسی نشینان

۸۵ سانتیمتر قد + ۵۸ سانتیمتر باشنه کفش + یک جثه کوچک + یک کلاه بزرگ + چند سال اقامت فرنک + چند سال حکومت سمنان + حفظ لهجه سمنانی برای تمام عمر + ۱۲ سال مترجمی مسیوپرنی : وزارت دادگستری + ترتیب اثر دادن بتمام نامه هائیکه بزبان فرانسه نوشته شود + معلمی مدرسه سیاسی + معلمی مدرسه تجارت + رفاقت بامرحوم داور + ریاست محکمه تجارت + ادعای تخصص درا مرتجارت و جزائیات - عمل + تصفیه قسمتی از امور ارباب جمشید ورشکسته + ریاست کل محاکم ابتدایی + مستشاری استیناف + ریاست اداره تهیه قوانین + انتقال یوزارت خارجه + معاونت آنجا + دوستی اعلم + درجه دکتری از طرف اعلم + کنالت وزارت خارجه + تماس نزدیک باشاه سابق + وحشت زیاد از او + مدتی خانه نشینی + وزارت کشور + بیکاری موقت + کرسی سمنان از لحاظ مرحوم میرزا مسیح - کفایت + نیابت ریاست - قدرت اداره کرسیخانه = **جواد سامری**

یک اندام باریک + یک قیافه محبوب + یک کله بیمو + عشق و علاقه بپو - وصال بمشوق - گردن + یک دست لباس شیک طبق آخرین مد + یک عبا و قبا و عبامه مولوی سبز + ذوق ادبی + عضویت انجمن ادبی خراسان + چند پارچه آبادی در خراسان + اصل وریشه در عربستان - بیجه + یک منزل شیک در مشهد + یک خانه اجاره ای شیک در تهران + یک دستگام اتوموبیل + سه چهاردوره نمایندگی + یک عوی منتظر الوکاله + دوستی بامنصور حلاج + دفاع و حمایت از او - قوه نطق و بیان = **علی ثابت مؤیدی**

شصت و اندی سال عمر : « ۲۱ سال سابقه وکالت + ۳۰ سال پزشک مجازی + سیر آفاق و انفس » + یک عمامه شکلاتی + یک لقب محلی + یک لهجه محلی + لقب دکتری - اطلاع از علم پزشکی - « خواص گل بنفشه و گاو زبان و خاکشیر و ریشه انیسون و عناب و سه بستان و چهار تخم » + شرکت مرکزی + بند و بستهای سیاسی + زرنگی فوق العاده + چند دوره نیابت ریاست + عشق وافر بر ریاست - موفقیت + گاو بندی باهر سیاست و هر روز + ریاست کلنی یزدی + تمایل بانتخابات شهری + شاگردی مرشد چلیلی آبادی در سیاست + قلبان + علاقه به معنا بامید ریاست وزراء + انجمن باران + حمایت و تهیه شغل برای آنها - کمک و مساعدت بدیگران - صفا = **طاهره**

### لورس

نام شرکت	علامت تجارتي	فرخ هفته قبل	فرخ فعلي
شرکت ملاغه		۱۲۰	۱۱۹
میلسپاک کارتل		۸۳	۷۵
شرکت تضامنی ضیاء		۶۸	۶۷
توده کمپانی		۷۱	۷۰
سوسیته آنونیم همهران		۵۰	۵۰
برادران سوسیالیست		۴۶	۴۶
سندیکی خانه بدوشان		۱۳۸	۱۳۳
اتحاد ملی		۲۰	۲۰
شرکت لاهیجان		۲۵	۲۳
جبه آزاد		۲۵	۲۵
بنگاه کاریابی هشتی		۴۳	۴۳
شرکت بانوان		۹۸	۹۸

(مبلغ اسمی تمام سهام ۱۰۰)

هفته گذشته شرکت ملاغه کمی تنزل کرد. نمایندگی که این شرکت در اصفهان بر ریاست رضا افشره تأسیس کرده تولید جار و جنجال زیادی نموده است و با وجود اینکه بر چیده شدن آن نمایندگی حتمی است معلوم نیست روی چه مقصودی شرکت ملاغه در این امر تامل میکند. رقیبهای تازه ای برای شرکت ملاغه پیدا شده است که برای هیچکدام امید موفقیت در آتیه نزدیک نمیرود. ممکن است داش عبدال به ریاست هیئت مدیره انتخاب شود و همچنین معجد آه کش برای این پست شکم را صابون میزند

میلسپاک کارتل هفته گذشته خیلی تنزل نمود احتمال بر چیده شدن کارتل و در صورت موفقیت تبدیل آن بیک شرکت کوچکتر میروود. مشتی محمود و مشرف الدین نفوسی دست و پا میکنند بلکه در حراج موجودی و اناطیه کارتل شرکت کنند ولی تا کنون امید موفقیت نیست.

تضامنی ضیاء وضعیتش خوب نیست اخیراً گویا بمعاملات رنگ و پارچه مشغول است. سهام توده کمپانی نیز با وجود خریدن دوسه کرسی جدید کرسیخانه تنزل میکند. از سندیکی خانه بدوشان خبری نیست و سرعت تنزل مینماید. شرکت لاهیجان هیچ نوع فعالیتی از خود نشان نمیدهد. سهام سایر شرکتها ثابت است.

### تکیه کلام بزرگان ایران زمین

آقای فرهودی - باللعجب  
آقای بوبهانی - علی کل حال  
آقای قبادیان - من چهارده سال حبس بودم

#### آگهی کانون مهندسین

پیرو آگهی سابق بدینوسیله یادآوری میشود که مجمع عمومی کانون مهندسین روز دوشنبه ۱۰ خرداد ساعت ۱۸ خواهد بود. دستور جلسه: انتخاب هیئت مرکزی سال ۱۳۲۳

کانون مهندسین

۱-۱

### یک پیشنهاد مفید

چون بقول یکی از کرسی نشین ها رای اکثریت محترم است و هر تصمیمی که اکثریت گرفت اگر چه فرمان قتل عام ملت هم باشد باز بر او برگردد ندارد لذا پیشنهاد می کنم که برای خلاصی جان ملت یک روزا اکثریت رای بدهند که ته مانده دارائی این چند نفر کورو کچل را هم بگیرند (هر چند کسی دیگر آه در بساط ندارد) و بین آقا بالاسرها و صاحب اختیارهای ما تقسیم کنند. بلکه بدین ترتیب این آقایان دست از سر کچل ملت بردارند و او را بگذارند که همینطور بحال و روز خودش بمیرد

#### هجله هو لیوود

هرپانزده روز یکبار منتشر میشود  
بها ۶ ریال

که بنده پیشنهاد کرده ام برآید باباشمل - بهتر است خود شما ریاست این اداره ابتکاری و پیشنهادی را قبول کنید که بوزارت هم نزدیک است آقای نراقی - طرحی راجع باصلاح قانون انتخابات پیشنهاد شده است که تقدیم میکنم.

باباشمل - شما فقط این دوره قانون انتخابات را اصلاح کنید ماما هفت پشیمان از شما راضی خواهد بود.

### بقیه مجلس

آقای ایرج اسکندری - جنکلهارا دارند قطع میکنند و عقرب جز یک بیابان خشک چیزی باقی نمیماند.  
آقای فرمند - من سؤال کرده ام آقا.

آقای فرهودی - من هم سؤال کرده ام.  
باباشمل - و بهیچکدامتان جواب نخواهند داد.

آقای ایرج اسکندری - محصول کار - خانجرات شمال را وزارت پیشه و هنر بیکی از تجار ۹۰۰۰۰۰ متر فروخته و او هم بچند برابر در بازار آزاد فروخته است

باباشمل - لابد این ۹۰۰۰۰۰ متر اضافه بر مصرف و جیره مردم بوده است

آقای اردلان - آیا حمل پنبه از مازندران باین جا سخت تر است یا از خسروی پنبه خارجی وارد کنند بداخله؟ باباشمل - هر کدام نان و آب داشته باشد آن سهل تر است

آقای فرخ - غیر از پرونده انتخابات بندرعباس و شهرضا مال آذر بایجان هم هست.

باباشمل - هر دم از این باغ بری می رسد - تازه تر از تازه تری میرسد.

آقای دکتر شفق - این اداره برای این کار کافی نیست و نمیتواند از عهده اموری

گشا باشد همی  
باشد همی؟  
را باشد همی  
ی پیا باشد همی  
لا باشد همی!  
وا باشد همی  
چرا باشد همی؟

### زاغچه

خر دای  
دولت هم هیچ اقدامی  
گیری از ناخوشی و سر  
مردم نکرده است  
ریش بیچاره دولت را  
ن آقایانی که وجوه  
سؤال نمیکنند  
مامور عالیترتبه هم  
ت و بفکر هموعافت

بندگان چطور؟  
با احساسات و رفیق  
دور اداره کرد.  
سائید برای خاطر وزراء  
را بر نجانند؟  
آقایان عینک بزیند

ول امتحان کنید ببینید  
یاءالدین بچشم شما هم  
هم بمطب د کتر باستان  
گر لازم شد عینک بخرید.  
- خوبست زمام امور  
نظر خصوصی بدست این

توقع بیجا پس نور چشم  
و ندغاز بچرا اند؟  
- ما در مقابل مرگ هم  
یم که فلان تاجر رضایت  
شارا اجازه نداده؟ پدرک  
آی جانسی! مگر تو با آن  
هارا بزنی

ن - من آنرزودارم خائنه  
طبقه باشند روی چوبه دار  
ر زو بر جوانان عیب نیست  
ن - دفن پیشنهاد من در  
ن است.

رحم الله من قرء الفاتحه  
کشاورز - نطق قبل از  
بختی ملت و مملکت است  
بهقیده بنده فقط پرویاگا  
دی - پس فایده این گنه  
اسکندری - فایده اش  
روزنامه تان بنویسید  
شما هم همینطور  
(بقیه در صفحه ۷)

ستون مردها

باباجون میون همه کارهائیکه تاحالا کردی این یکی کارت که هفته گذشته عذر خانوما را خواستی و بی رو دروایی دگوشو نوتخته کردی نورعلی نور بود. حتم بدون اگه تاحالا بقدر يك بیابون گناهان صغیره و کبیره از تو سرزده باشه و نامه اعمال از زور گناه سیاه شده باشه خدا برای خاطر همین یه کارت همه اونارا آمرزیده والان شاید مثل روز اولیکه بدنیا اومدی پاك و بیگناه باشی. شاید هفته گذشته اون دو ملائکه که نامه اعمال را مینویسند فقط کارشون این بوده که مداد پاك کن دست بگیرن و یکی یکی گناهات را پاك کنن وجاش صواب بنویسن.

نمیدونی این چند وقت که از مال خلیفه حاتم بخشی کرده بودی و بیخود و بی جهت یه ستون روزنومه تو باصرار والده آقا مصطفی برای میدونداری این جنس لطیف باز گذاشتی ما مردها چه روز گاری داشتیم: هی دندون رو جیگر میذاشتیم، هی خودمون خودمونو میخوردیم، هی بد و بیراههای این عزیز بی جهت ها رو می شنیدیم و از ترس بروی مبارکمون نمیآوردیم و جرات نطق کشیدن نداشتیم اما عوضش تودلمون درحق بانی خیر که تو باشی روز و شب او تقدر نفرین میفرستادیم که اگه صدیکش رادعادر حق میگردیم برای آمرزیدن هفت پشت کافی بود یادم میاد اون قدیم ها رسم بود وقتی حموم زنونه میشد به لنک قرمز تاب میدادند و بالای سردر حموم آویزون میکردن این لنک علامت خطر بود و ببرد هائی که از در حموم میگذاشتن یا خیال حموم رفتن داشتن می فهموند که دیگه نوبت اونا گذشته یا بقول امروزها جلسه خصوصی است.

باور کن این آخریها هم کم کم کار مردها باینجا کشیده بود از بس درد دل به طرفی خانوما را شنیدیم و بروی مبارکمون نیآوردیم دیگه پاك خسته شدیم این بود که هر وقت در صفحه آخر چشمون بستون خانوما میافتاد حساب کار خودمون را میگردیم و این یه ستون را ندیده میگردیم و از شرم میزدیم. اصلا راسش را بخوای مادیکه این آخر سر بها عادت کرده بودیم دور صفحه آخر روزنومه تو خیط بکشیم چون یه قسمتش دست و قلم خانوما بود که ما از خونندش خوشمون نمیامد یه تیکه اش هم که برای بچه ها نوشته شده بود که باکنده ها مربوط نبود. اون تیکه آخرش هم راجع باسم روزنومه ووجه ابونمان و یا بقول اون تقلید چیه که تو نمایش مردم بازی میگرد قیمت سوخت زمستون و یخ تابستون و غیره و غیره بود که چون ما از آن معاف بودیم یا بقول امروزها شامل حامل مانیشداصلا خونندش هم برامون فایده نداشت. این بود که ما مدتها بود اسممون را از جزو مشتری های صفحه آخرت خط زده بودیم.

اما باور کن از اون هفته تاحالا نمیدونی چقدر خوشحالم هرروز و هرشب دست بدعادارم و برای سلامتی تو و نورسیده ات دعایمیکنم. حتم بدون که اگه سایر مردها هم مثل من کار کرده باشن خداوند در این دنیا بخود و آقا زاده ات عمر نوح میبخشه و در آن دنیا هم دیگه بعله!

اختلاس از قسمت آخر نطق کاک اصغر

برزویه میگوید: «یکی را از برامه هند پرسیدند که میگویند بجان هندوستان کوهپاست و دروی داروها میروید که مرده بدن زنده میشود و طریق بدست آوردن آن چه باشد؟ جواب داد که حفظه شیئا و غابت عنک اشیا. این سخن از اشارات و رموز متقدمان است و از آن کوهپاراهها را خواسته اند و از آن داروها تحفه های ایشان را و راه بدست آوردن آن سفری رسمی کردن بدن دیار است و بس»

اینک بمناسبت موضوع نطق خود را با ذکر چند شعر از سعدی علیه الرحمه ختم میکنم:

مرا راجه ای جعبه ای عساج داد  
که رحمت بر آن راجه راد باد  
بسی تحفه بگرفتم از این و آن  
کز آن ها به پیشم نیابی نشان  
گر آن ها که دادند بنمودمی  
نکو سیرت و بارسا بودمی

ح - قی حضرت ثقلی

برای بچه ها



سفید سفید صد تو من  
سرخ سفید سفید صد تو من

حالا که رسید بسیزه

هر چی بگی میارزه

اون داش فصل وزیره  
میره بالجزیره !  
الجزیره به جائیست  
جای دل هوا تیس  
چون شایعه در افواه  
دختره داره چونت ماه

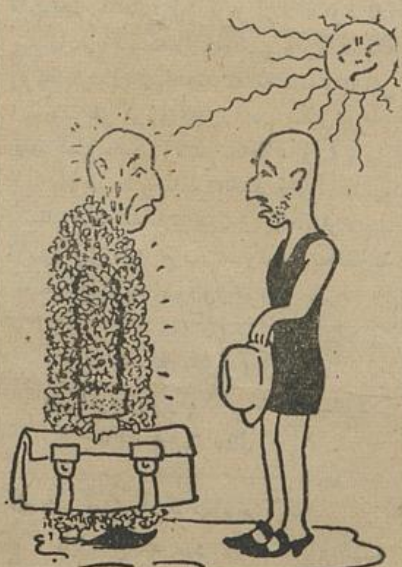
عرب یه رگ فرنگی

ببین همیشه چه رنگی  
اگر کمی سیاهت  
ولی نبرس که ماهنت  
اون دخترای مراکش  
قربون خاک پاکش

از مال لمب قشنگتر

این پیش اوناس عنتر  
کرم ادا اصولت  
چون لولیان لولت  
هستن ابس چل و فل  
که داش فصل باصددل  
اگر بره باونجا  
تامامو میزاره جا  
ولی نه جونت بنده

نصل مشکل پسنده



— امروز دیگه خیلی اسپرت من شدی  
— نه بابا! وقتی کوپن بازی در اومدم  
دونه دونه از لباسهای زمسون بچه کیمونو  
پوشیدیم و حالا دیگه به پیرهن شنو کفش  
پاشنه بلند والده آقا مصطفی رسیدیم!  
— پس خوش بحالت! من بدبخت این  
هر دو مرحله را طی کردم و حالا به پوستین  
اجدادی رسیدم!

این حسن و خوبی داره

نمک ارزش میاره  
میگن تو لجزیره  
نمک هس اونجا جیره  
اینه که این نمکدون  
بار میکنه چه دونه  
میفرستش که شاید

نمک پائین بیاید

وقتی بالجزیره  
با طیاره که میره  
طیاره جا نداره  
چمدوناشو بزاره  
واسه وداع که دوستاش  
اونجا میان به همپاش  
بهش میکنن که خب مرد  
چمدونارو چه باس کرده  
اونم ز لا علاجی  
در عین حاج و واجی  
چمدونارو میزاره

حاجی خره بیاره

بار میکنن خره را  
اون دوغ بی کره را  
اون حاج خره مسکین  
چن چه دونه سنگین  
به کاره دوش میکیره  
میره تا الجزیره

وقتی رسید مراکش

اون باره کرد هلاکش  
خسته و مرده حاجی  
گیر میاره به باجی

که باش کمی بلاسه

شاید چیزی بماسه  
وقتی که خوب خرش کرد  
رو بند و از اسرش کرد  
میبینه یه عجزه س

که لایق تو موزه س

گندش که در میاره  
یا بفرار میزاره  
میاد دو باره تهرون  
هستش سفیل سرگردون

فحش میده هی از اون پس

بهر چه الجزیره س  
مهندس الشعراء

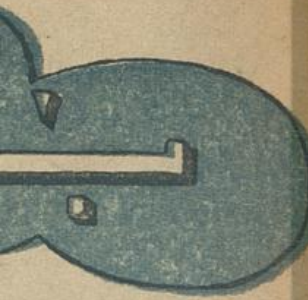
نامه هفتگی باباشمل

روزهای پنجشنبه منتشر میشود  
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: رضا افشار  
محل اداره: خیابان شاه آباد جنب کوچه  
ظہیرالاسلام تلفن: ۵۴-۸۱  
مقالات وارده مسترد نمیشود. اداره در  
درج و حک و اصلاح مقالات وارده آزاد  
است. بهای لواحق خصوصی و آگهیها با  
دفتر اداره است:

بهای اشتراك

یکساله: ۴۰۰ ریال  
ششماهه: ۱۰۰ »

وجه اشتراك قبلا دریافت میشود  
بهای تکشماره یکروز پس از انتشار در  
مقابل خواهد بود.



سال دوم - شماره



رضا افشار